

Cognitive Linguistics from a Semantic Perspective

Mahinnaz Mirdehghan¹

Within the recent two decades Cognitive Linguistics has been propounded in contrast to the other linguistic approaches- Formal and Functional- with a great capacity in the fields of: linguistic studies, conceptual structures, human cognition, and meaning constructions. This contribution is about to analyze the central characteristics of the cognitive approach from a semantic perspective, together with its theoretical cornerstones. On this basis, the links that hold among the basic concepts of the theoretical framework of Cognitive Linguistics are presented to help achieving the cognitive explanations of linguistic expressions and figuring out the interaction among language and cognition, in turn.

Key words: *Cognitive Sciences, Cognitive Linguistics, Generative Grammar, Semantic Perspective, Cognitive Theoretical Cornerstones*

¹ - Faculty member, Linguistics Department, Shahid Beheshti University G.C.
M_Mirdehghan@sbu.ac.ir

زبان‌شناسی شناختی با نگرش معنایی

مهین‌ناز میردهقان^۱

چکیده

در دو دهه اخیر رویکرد شناختی در زبان‌شناسی با پیشرفت‌های چشمگیری در تقابل با دیگر رویکردهای زبانی (صورت‌نگرا و نقش‌نگرا) مطرح گردیده و توانسته است در حوزه‌های مختلفی همانند مطالعات زبانی، مفاهیم‌شناختی و ساختار عمومی معنا از نفوذی بالا برخوردار گردد. در پژوهش حاضر ویژگی‌های عمده و متمایز این رویکرد با نگرش معنایی همراه با مبانی نظری آن تحلیل شده و ارتباط مفاهیم بنیادین بر مبنای رویکرد معنایی ارائه شده، توصیف گردیده است، تا از این طریق بتوان چگونگی تبیین‌شناختی تعابیر زبانی و تعامل زبان و شناخت را مورد بررسی قرار داد.

واژه‌های کلیدی: علوم‌شناختی، زبان‌شناسی‌شناختی، دستور زایشی، نگرش معنایی، تحلیل مبانی شناختی

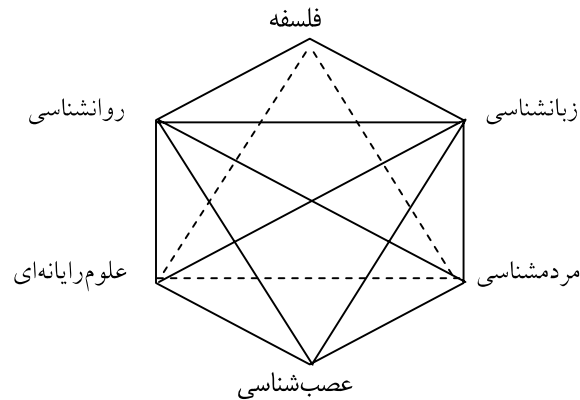
۱- مقدمه

شناخت را مفهومی در ارجاع به فرآیندهای تولیدی، سازماندهی، نگاهداری و بهره‌برداری از معلومات در رسیدن به اهدافی خاص دانسته‌اند. بر این اساس بررسی این مفهوم، حوزه‌های متنوعی همچون عصب‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، فلسفه و هوش مصنوعی را در برمی‌گیرد، که علی‌رغم برخورداری از روش‌های تحلیل متفاوت به

عنوان رشته‌هایی مجزا در چارچوب علوم‌شناختی از نقاط اشتراک فراوانی برخوردارند. پیدایش علوم‌شناختی، در مروری اجمالی، با ریشه در مباحث فلاسفه و پژوهشگران پیشین به دهه پنجاه میلادی باز می‌گردد. (میلر^۱، ۲۰۰۳: ۱۴۱). در دهه شصت با آشکار شدن ضرورت وجود این حوزه میان‌رشته‌ای، نام‌های متفاوتی همچون بررسی‌های شناختی^۲، روانشناسی پردازش اطلاعات^۳، و سرانجام علوم شناختی^۴ در اشاره به آن بکار برده شد. (همانجا: ۱۴۳)

در این ارتباط میلر (۲۰۰۳: ۱۴۳) در نگاهی تاریخی به شش حوزه میان‌رشته‌ای در علوم شناختی اشاره می‌کند که در نمودار (۱) نمایانده شده است:

نمودار ۱: علوم شناختی در ۱۹۷۸ (به اقتباس از میلر، ۲۰۰۳: ۱۴۳)



در نمودار فوق، حوزه‌های نامبرده (فلسفه، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، عصب‌شناسی، علوم رایانه‌ای و روانشناسی) در یک شش ضلعی به یکدیگر مرتبط گشته و مجموعاً یازده ارتباط میان‌رشته‌ای ممکن را فراهم آورده‌اند که با خطوط تیره در نمودار نشان داده شده‌اند. در این نمودار هر یک از خطوط تیره نمایانگر حوزه‌ای میان‌رشته‌ای در سال ۱۹۷۸ می‌باشد که به بیان میلر (۲۰۰۳) در پژوهش‌های سال‌های آتی مورد تأیید قرار گرفته‌اند، برای نمونه

1. George A. Miller
2. cognitive studies
3. Information Processing Psychology
4. cognitive sciences

می‌توان به ارتباط علوم رایانه‌ای و زبان‌شناسی در زبان‌شناسی رایانه‌ای^۱ و زبان‌شناسی و روان‌شناسی در روان‌شناسی زبان^۲ در علوم امروزی اشاره نمود. خطوط نقطه چین در اینجا برای نمایش دیگر حوزه‌های میان‌رشته‌ای ممکن بکار برده شده‌اند.

مقاله حاضر با در نظر گرفتن جایگاه زبان‌شناسی در حوزه علوم‌شناختی و با هدف بررسی رویکرد شناختی در زبان‌شناسی و شیوه تبیین شناختی تعابیر زبانی یا به عبارتی چگونگی تعامل زبان و شناخت نگاشته شده است. بر این مبنا، پس از ارائه پیشینه و معرفی زبان‌شناسی شناختی، ارتباط آن با دیگر رویکردهای زبانی بررسی و به دنبال آن رویکرد معنایی این دیدگاه و مبانی نظری آن در چارچوب نگرش معنایی ارائه خواهد شد.

۲- تظاهر زبان‌شناسی شناختی

در بررسی‌های زبانی در دو دهه اخیر رویکرد شناختی به عنوان نظریه‌ای بانفوذ در زمینه مطالعات نظام‌های مفهومی، مفاهیم شناختی در انسان و ساختار کلی معنا مطرح شد. آغاز شکوفایی این رویکرد را می‌توان در دهه هفتاد و آغاز دهه هشتاد میلادی در پژوهش‌های لانگاکر^۳ در ارائه چارچوب دستور شناختی، تحقیقات لیکاف^۴ (۱۹۸۷) پیرامون استعاره، قواعد گشتالت^۵، مقوله‌ها و پیش‌نمونه‌ها^۶، پژوهش‌های فیلمور^۷ (۱۹۸۲) در ارتباط با معناشناسی قالب^۸ و تحقیقات فضا‌های ذهنی^۹ توسط فوکونیه^{۱۰} دانست. (فوکونیه ۲۰۰۳: ۳)

در نگرش شناختی به زبان، ساختار مقوله‌های مفهومی - بنیادینی همچون فضا و زمان، پدیده‌ها، فرآیندها، حرکت و موقعیت، و نیرو و سبب به عنوان بازتاب‌هایی از توانایی‌های شناختی و بنیادین انسان مورد بررسی قرار می‌گیرد. این رویکرد، همان‌گونه که در بخش‌های بعد به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد

1. Computational Linguistics

2. Psycholinguistics

3. Ronald Langacker

4. George Lakoff

۵. مکتب روان‌شناسی گشتالت رویکردی کل‌نگر (holistic approach) در تقابل با رویکرد جزء‌نگر (atomistic approach) محسوب می‌شود.

6. Proto Type

7. Fillmore

8. frame semantics

9. mental spaces

10. Gilles Fauconnier

گرفت، زبان را از جنبه کاربردی آن بررسی خواهد کرد و هر فعالیت زبانی انسان را مبتنی بر منابع وسیع شناختی و فرهنگی، ارتباطات چندگانه، هماهنگی، انتقال و تبادل خلاق جنبه‌های مختلف اطلاعاتی می‌داند. در این نظریه، به بیان فوکونیه (۲۰۰۳: ۲) زبان به صورت مستقیم نمایانگر معنا نیست، بلکه ساختار معنا را در بافتی خاص همراه با نمونه‌های خاص فرهنگی نمایان می‌سازد. بر این مبنای، بخش وسیعی از زبان‌شناسی شناختی بر پایه ساختاری از معنا استوار است که توسط *گفتمان*^۱ در بافت آشکار و خود به از میان برداشتن گسل میان *معناشناسی*^۲ و *کاربردشناسی*^۳ در این نگرش منجر می‌شود. جنبه‌هایی از زبان همانند *استعاره*^۴ و *مجاز*^۵ که در دیدگاه سنتی به عنوان ابعاد زیبایی‌شناختی و حاشیه‌ای زبان از آن یاد می‌شد، در دیدگاه شناختی به عنوان وجوه بنیادین زبان مطرح گشته‌اند. یکپارچگی زبان و تفکر نیز از دیگر نکات با اهمیت در این دیدگاه به شمار می‌آید. ساخت‌های مفهومی، بر این مبنای، از تجربیات و ساختار عصبی ما سرچشمه می‌گیرند و مواردی همچون پیش‌نمونه‌ها را شامل می‌گردند.

۳- رویکرد شناختی در قیاس با رویکردهای صورتگرا در زبان‌شناسی

در مطالعات نظری زبان‌شناسی، نگرش *شناختی*^۶ همراه با نگرش‌های *صورتگرا*^۷ و *تقشگرا*^۸ به عنوان سه رویکرد غالب در زبان‌شناسی نظری امروزی مطرح شده (دیبر مقدم، ۱۳۸۶: ۹) و نظام شناختی زبان به عنوان فصل مشترک در هر سه رویکرد قلمداد می‌گردد. (همانجا: ۱۲)

رویکردهای زایشی^۹ و ساختگرا^{۱۰}، به عنوان رویکردهای *صورتگرا*، از مکاتب اصلی زبان‌شناسی در قرن بیستم به شمار می‌آیند. با این وجود اوایل قرن بیست و یکم رکودی را در چارچوب زایشی شاهد بود و بر این اساس، پیشگامان رویکرد شناختی، که خود پرورش-یافتگان مکتب زایشی بوده‌اند، رویکرد شناختی را از دل دستور زایشی و به صورت

-
1. discourse
 2. Semantics
 3. Pragmatics
 4. metaphor
 5. metonymy
 6. cognitive approach
 7. formal approach
 8. functional approach
 9. generative
 10. structuralist

مجموعه‌ای از گرایش‌های نظری مختلف به دست داده‌اند. این امر به ویژه در تلقی مفهوم *بافت‌زدایی*^۱، به عنوان ویژگی بنیادین در نگرش زایشی در زبان‌شناسی قرن بیستم و توجه به *بافت/فزایی*^۲ در زبان‌شناسی شناختی، که مفهومی مشترک با رویکردهای نقش‌گرا به شمار می‌آید، آشکار است. (گرارتس^۳، ۲۰۰۶: ۲۵)

گرارتس (۲۰۰۶: ۲۵) در دستور قرن بیستم منطق زیربنایی در بافت‌زدایی را با نگاهی بر عملکرد سوسور، به عنوان بنیانگذار رویکرد ساخت‌گرا آغاز می‌کند. وی (همانجا) تمایز *زبان*^۴ (نظام زبان) و *گفتار*^۵ (کاربرد واقعی نظام زبان) را مسبب تجزیه درونی دستور، یا به عبارتی به عنوان مفهومی از زبان با حفره‌ای در درون می‌داند زیرا در آن *زبان*، نظامی اجتماعی و مشترک در جامعه و *گفتار*، فعالیت فردی و روان‌شناختی است. چنین تلقی‌ای نسبت به *زبان* و *گفتار* شکافی را بین آنها آشکار می‌سازد و این پرسش را ایجاد می‌نماید که در صورت وجود این شکاف بین زبان و گفتار عامل مرتبط‌کننده جامعه و فرد، و نظام و عملکرد نظام در چیست؟ به بیان گرارتس (۲۰۰۶: ۲۶) چامسکی با ایجاد تمایز بین *توانش*^۶ و *کنش*^۷ پاسخ این پرسش را بدست می‌دهد و حلقه مفقوده میان نظام اجتماعی و کاربرد فردی را در *دانش فرد سخنگو* نسبت به نظام زبان می‌داند. از این رو *کنش* در مفهوم چامسکیایی اساساً از مفهومی یکسان با *گفتار* سوسوری برخوردار است، اما *توانش*، مرکزیت دادن به مفهوم نظام زبانی است. بر این اساس، *توانش*، دستور درون ذهنی کاربر زبان و *دانش* وی نسبت به نظام زبانی است که در *کنش* واقعی او کاربرد می‌یابد.

با وجود این چامسکی آشکارا شکاف تازه‌ای را در نظام زبانی معرفی می‌نماید (همانجا). به جای طبقه‌بندی سه‌گانه مورد انتظار، او مفهوم زبان را در تقسیم‌بندی دوگانه جدیدی محدود می‌کند؛ به طوری که جنبه‌های اجتماعی زبان را آشکارا مورد بی‌توجهی قرار می‌دهد و به طبیعت ژنتیکی زبان طبیعی تاکید می‌ورزد.

از دیگر محدودیت‌های این نگرش عدم توجه به معانی و تمرکز بر نظام قواعد زبانی است. با در نظر داشتن این نکته که معانی در تعابیر زبانی مختلف به نوبه خود در بردارنده

-
1. decontextualization
 2. recontextualization
 3. Dirk Geeraerts
 4. langue
 5. parole
 6. competence
 7. performance

جنبه‌های گوناگون فرهنگی و بافتی، تعاملات اجتماعی، تبادل عقاید و مفاهیم جهانی‌اند، عدم توجه به این بعد زبانی (معانی) در باور ژنتیکی به خاستگاه زبان آشکارا بروز می‌یابد. از طرفی دیگر، با تمرکز زبانشناسی بر نظام قواعد صوری، عملکرد این قواعد در کاربردهای واقعی زبان مورد بی‌توجهی قرار گرفته، که در مجموع شدیداً به بافت‌زدایی در دستور زایشی انجامیده است.

در مقایسه با آنچه گفته شد، گراتس (۲۰۰۶: ۲۷) زبانشناسی شناختی را رویکردی *بافت/فرا* بشمار می‌آورد. وی در این زمینه توجه به جایگاه مرکزی معنا در دستور، ایجاد ارتباط میان کنش و دستور (با نگرش کاربرد - بنیاد^۱) را در این رویکرد مورد تأکید قرار می‌دهد و ارتباط گویشی^۲ را میان زبان و گفتار قائل می‌شود.

با در نظر داشتن مباحث ارائه شده، زبانشناسی شناختی را می‌توان نگرشی بر مبنای بافت‌افزایی در دستور به شمار آورد. با وجود این باید توجه داشت نظام شناختی، فصل مشترکی میان زبانشناسی شناختی با دیگر رویکردها همچون دستور زایشی است.

بر این اساس عمده‌ترین ویژگی زبانشناسی شناختی را می‌توان توجه به معنا دانست. زبان در این نگرش، *ابزاری برای ساماندهی، پردازش و انتقال اطلاعات* (گراتس، ۲۰۰۶: ۳) یا به عبارتی با اساسی معنایی به شمار می‌آید؛ در حالی که، در دستور زایشی زبان مجموعه‌ای از قواعد، ساختارهای نحوی و صوری است. در بیان تمایز این دو دیدگاه به اختصار می‌توان چنین اذعان داشت که در انگاره زایشی ساختار زبانی با نظامی کاملاً مستقل از معنا تبیین می‌گردد؛ در حالی که در دیدگاه شناختی ساختار اصلی زبان، بازتابی از شناخت حاصل از معنا تلقی می‌شود. از طرفی دیگر، در حالی که زایشی‌ها بر وجود ویژگی‌های خاصی در طراحی زبان تأکید دارند، شناختیون علی‌رغم پذیرش ویژگی‌های جهانی اولیه در تمامی زبان‌ها، ریشه این مشترکات را در شناخت می‌دانند و نسبت به وجود *ابزار خاص زبان‌آموزی* در ذهن کودک^۳ تردید نشان می‌دهند.

با وجود این، توجه به این نکته ضروری است که دستور زایشی با تصور جایگاهی ذهنی برای زبان بدون شک مفهومی شناختی از زبان به شمار می‌آید. بر این اساس کاربرد اصطلاح *شناختی* را باید با دقت بیش‌تری در زبانشناسی توصیف نمود. این اصطلاح را نباید تنها در اشاره به این امر دانست که زبان به لحاظ روانشناختی پدیده‌ای واقعی است (و

-
1. usage – based
 2. dialectic relationship
 3. Language Acquisition Device (LAD)

آنکه زبان‌شناسی بخشی از علوم‌شناختی محسوب می‌گردد)، بلکه پردازش و ذخیره‌سازی اطلاعات از ویژگی‌های بنیادین در زبان به شمار می‌آید. گراتس (۲۰۰۶: ۳) در این ارتباط، توجه به زبان‌شناسی به عنوان *دانش زبانی*، اساس توجه در دستور زایشی می‌داند و تلقی زبان به عنوان شکلی از دانش که با تمرکز بر معنا مستلزم تحلیل می‌باشد اساس زبان‌شناسی شناختی بشمار می‌آورد.

در میان رویکردهای شناختی، زبان‌شناسی شناختی تنها رویکرد متمرکز بر معنا بشمار نمی‌آید بلکه بسیاری از رویکردهای *تقشگر* نیز از این بابت با آن هم‌راستا می‌باشند.

۴- معنا از دیدگاه رویکرد شناختی

آنچه در این بخش مورد توجه قرار می‌گیرد نحوه پرداختن به معنا در زبان‌شناسی شناختی است که در قالب چهار ویژگی عمده، به اقتباس از گراتس (۲۰۰۶) بررسی گردیده است:

۴-۱- مبتنی بودن معنای زبانی بر زاویه دید^۱

معنا را نمی‌توان تنها انعکاسی از جهان بیرون دانست، بلکه شیوه‌ای در شکل‌دهی به جهان است. شاید بتوان آن را به بیان گراتس (۲۰۰۶: ۴) به صورت تعبیری نسبت به جهان با شیوه‌ای خاص و مشتمل بر شیوه نگرش به جهان بشمار آورد.

به منظور درک بهتر موضوع، برای توصیف موقعیت شیئی از زاویه‌های دید مختلف عبارات زبانی متفاوتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. موقعیتی را متصور شوید که شما در بالای پلکان و فردی دیگر در پایین پلکان ایستاده است و هر دو می‌خواهید جایگاه و مسیر حرکت فرد سومی را توصیف نمایید: شما با توجه به جایگاه فرد سوم و جهت حرکت وی افعال *پایین رفتن* و *بالا آمدن* را با توجه به زاویه خاصی که به صحنه می‌نگرید بکار می‌برید؛ در حالی که فردی که در پایین پلکان ایستاده است از فعل‌های *بالا رفتن* و *پایین آمدن* در این راستا استفاده می‌نماید. تفاوت بیانی فوق، محصول زاویه‌های مختلف دید در گویندگان بشمار می‌آید. گاهی در این ارتباط تلقی شیء یا نقطه‌ای به عنوان نقطه مرجع ضروری می‌نماید.

برای نمونه به مثال‌های زیر توجه نمایید:

الف: لامپ بالایی میز است.

ب: میز زیر لامپ است.

1. viewpoint

در جملات فوق به ترتیب میز و لامپ نقاط مرجع محسوب می‌گردند. لانگاکر (۱۹۹۱) برای اشاره به نقطه مرجع اصطلاح مبدأ و برای عاملی که با توجه به آن موقعیت تعیین می‌گردد عبارت مقصد را به کار می‌گیرد. (صفوی، ۱۳۸۳)

۲-۴- پویایی^۱ و انعطاف‌پذیر بودن معنای زبان

معنای تغییرپذیرند. در توصیف این جمله می‌توان اذعان داشت علی‌رغم آنکه معنای به جهان شکل می‌دهند، جهان نیز در حال تغییر است که با تجارب جدید و تغییرات محیطی ملزم به پذیرش تغییرات جدید جهت بیان و انتقال معنای هستیم. این امر در نظریه زبانی به معنای عدم قبول زبانی با ساختاری ایستا و ثابت است که معنا نیز بخشی از آن بشمار می‌آید. (گیراتس، ۲۰۰۶: ۴) برای مثال در توصیف پرنندگان به عنوان گونه‌ای از جانوران نمی‌توان از ویژگی‌های منفرد و ثابت در اشاره به تمامی اعضای این گونه استفاده کرد، بلکه در این زمینه ساختار انعطاف‌پذیر مقوله‌ای به همراه تشابهات خانوادگی در معرفی موارد حاشیه‌ای با کارایی بیشتری عمل می‌کند.

این نگرش به معنا، انعطاف‌پذیری‌های معنایی زبان و ارتباط خوانش‌های مختلف عبارات زبانی را مورد توجه خاص قرار می‌دهد.

۳-۴- معنی زبانی دایرةالمعارفی و ناخودایستا

در صورتی که معنا را با چگونگی تعامل فرد و جهان مرتبط بدانیم، تلقی این ارتباط با کل فرد و بدون تصور بخش مجزایی از ذهن برای حصول معنای زبانی مفهوم می‌یابد؛ بر این مبنای، معنا نمایانگر مجموعه تجربیات هر فرد به عنوان گونه بشری است. (گیراتس، ۲۰۰۶: ۴) بر این اساس، معنای زبانی را نمی‌توان مستقل از سایر صورت‌های دانش فرد نسبت به جهان پیرامون دانست. این مفهوم خود با تلقی معنای زبانی به عنوان معنای زبانی دایرةالمعارفی و ناخودایستایی، آن را تلفیقی از دانش فردی (نسبت به جهان) با سایر توانایی‌های شناختی انسان بشمار می‌آورد (همانجا). تعریف فوق از معنا در زبانشناسی شناختی تفکیک لایه‌های زبانی (در دستور زایشی) را منتفی و مرز میان دانش زبانی و دانش دایرةالمعارفی را از میان می‌برد. ساختارهای مفهومی در این نگرش حاصل تحولات زبانی در طول تاریخ شمرده می‌شوند که خود نفی دوگانگی مطالعات همزمانی و در زمانی محسوب می‌گردد.

۴-۴- کاربرد بنیاد و تجربه بنیاد بودن معنای زبانی

تجربه زبانی تجربه‌ای بر مبنای کاربرد واقعی آن است و نه استفاده از واژه‌ها آن گونه که در فرهنگ‌های لغت بکار برده شده‌اند یا انگاره‌های جمالتی که در دستور مشاهده می‌گردند. با توجه به نگرش معنایی مورد اشاره در زبان‌شناسی شناختی، ضمن توجه به ارتباط نحو و واژگان و نیز به فراگیری زبان، رویکرد فوق را رویکردی کاربرد بنیاد در دستور به شمار می‌آورند (گراتس ۲۰۰۶: ۶) که در جریان زبان‌شناسی قرن بیستم رویکردی کاملاً انقلابی به شمار می‌آید. این در حالی است که سنت پیشین زبان‌شناسی مبتنی بر تمایز سطح ساختار زبان از سطح کاربرد زبان بوده است که به بیان سوسور زبان و گفتار نامیده شد؛ و در شیوه زایشی با بی‌توجهی به گفتار، لایه ساختاری (توانش) مورد تأکید قرار گرفت. در تقابل با رویکردهای نامبرده، انگاره کاربرد بنیاد دانش زبانی را به لحاظ تجربی، مبتنی بر گفتار واقعی می‌داند و سلسله مراتب ارزشی گذشته را آشکارا نقض می‌نماید.

۵- مبانی زبان‌شناسی شناختی

بخش حاضر به عنوان رهنمونی بر زبان‌شناسی شناختی به ارائه مبانی این رویکرد، در ارتباط با چهار بعد معنایی آن (که در بخش ۴ مورد بحث واقع شد) و در قالب نگرش رویکرد مزبور به عنوان چارچوبی/عطف‌پذیر (گراتس، ۲۰۰۶: ۲) می‌پردازد.

بر این مبنای تحلیل مبانی آن در قالب هفت مبحث، مورد بررسی قرار گرفته است، که عبارتند از: تعبیرپذیری^۱، شبکه‌های شعاعی^۲، پیش‌نمونه^۳، استعاره مفهومی^۴، طرحواره‌های تصویری^۵، فضاهاى ذهنی^۶ و قالب‌های معنایی^۷.

۱-۵- تعبیرپذیری

بر اساس نگرش کلاسیک در زبان‌شناسی، نقش زبان در چارچوب برقراری ارتباط میان

1. construal
2. radial network
3. prototype
4. conceptual metaphor
5. Image schema
6. mental spaces
7. semantic frame

پدیده‌های خارجی و صورت‌های زبانی به صورت ارتباطی یک به یک قابل تعریف است. در مقابل این دیدگاه، شناختیون بر این عقیده‌اند که با توجه به تعابیر و تفاسیر متفاوت ممکن، مفاهیمی متفاوت از یک عبارت در ذهن حاصل می‌گردد که وجود ارتباط یک به یک را منتفی می‌گرداند. (لیی،^۱ ۲۰۰۱)

در نگاهی کلی و بر مبنای تحلیل‌های معنایی ارائه شده در این مقاله، تعبیرپذیری در حوزه تحلیل معنای زبانی، بر مبنای زاویه توجه (بخش ۴-۱) واقع شده است و به سازماندهی بخشی از دستور می‌پردازد که معنا را مورد توجه قرار می‌دهد. بر این اساس در صورتی که زاویه توجه از نقشی بنیادین در دستور زبان برخوردار باشد، مقولات مرتبط با توصیفات دستوری (همانند طبقات واژگانی یا تصریف) باید از دیدگاه معنایی، مجدداً تعبیر شوند. تالمی^۲ (۲۰۰۶) در این ارتباط، میان تعبیرپذیری مفاهیمی که در بیان جنبه‌های نحوی و ساختوازی زبان بکار می‌روند (همانند تمایز مفرد و جمع)، در مقابل مفاهیمی که به ندرت با استفاده از ساخت‌های دستوری نمایانده می‌شود (همانند رنگ‌ها) تمایزی قائل می‌شود. (گراتس ۲۰۰۶: ۹)

۲-۵- شبکه‌های شعاعی

با توجه به طبیعت پویا و انعطاف‌پذیر نشانه‌های زبانی در حوزه تحلیل معنای زبانی (ارائه شده در بخش ۴-۲)، و به منظور توصیف ارتباط خوانش‌های معنایی مختلف، انگاره‌هایی متفاوت توسط زبان‌شناسان ساختاری ارائه گردیده است، شبکه‌های شعاعی (بخش ۵-۲)، و پیش‌نمونه‌ها (بخش ۵-۳) عمده‌ترین آنها بشمار می‌آیند. (گراتس، ۲۰۰۶: ۱۰-۹)

انگاره شبکه شعاعی به توصیف ساختاری مقوله‌ای می‌پردازد که در آن معانی اصلی مقوله در مرکز شبکه و معانی دورتر و استعاری در پیرامون و با فاصله بیشتر نسبت به مرکز واقع می‌گردند. برای نمونه می‌توان به تحلیل حرف اضافه *Over* توسط بروگمان و لیکاف^۳ (۲۰۰۶) در این شبکه اشاره نمود که پیش‌تاز چنین تحلیلی‌هایی به شمار می‌آید. در تحلیل آنها معنای بالا و آن‌طرف (*Above, across*) معانی مرکزی حرف اضافه فوق (برای مثال در *The plane flew over*) و خوانش‌های دیگر به صورت حاشیه‌ای مطرح می‌گردند

^۱ . D. Lee

2. Leonard Talmy

3. Claudia Brugman and George Lakoff.

(همانند خوانش استعاری *Over a period of time*).

۳-۵- پیش‌نمونه

شبکه شعاعی از عناصر سازنده بخشی از مجموعه‌ای وسیع‌تر از انگاره‌ها به شمار می‌آید که تحت عنوان نظریه پیش‌نمونه از آن نام برده می‌شود. شناختیون پیش‌نمونه را به مثابه کانون مقولاتی مختلف تعریف می‌کنند که اعضای آن با توجه به دوری و نزدیکی با این کانون در طبقه مورد نظر واقع می‌شوند. این تعریف به نوبه خود نمایانگر تشابه انگاره شبکه شعاعی با نظریه پیش‌نمونه است. برای مثال در اشاره به پیش‌نمونه طبقه پرندگان، به عنوان گونه‌ای خاص از جانوران با برخی ویژگی‌های خاص (همانند: دارا بودن بال، توانایی پرواز، تخمگذار بودن، ...): می‌توان از گنجشک در این طبقه نام برد که نسبت به معنای مرکزی این طبقه نزدیک‌تر است و خفاش یا شترمرغ که در حلقه‌هایی دورتر از مرکز واقع می‌شوند.

۴-۵- استعاره مفهومی

با توجه به ویژگی ناخودآیستایی و *دایرةالمعارفی* بودن معنا (بخش ۴-۳) بررسی چگونگی تعامل بخش‌های مختلف و نقش سازوکارهای شناختی در این زمینه از اهمیتی بسزا برخوردار است.

مفاهیم استعاری را می‌توان از شناخته‌شده‌ترین جنبه‌های زیان‌شناسی شناختی قلمداد نمود. لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) استعاره را اساس تفکر انسانی و مقوله‌سازی‌های ذهنی وی می‌دانند که برپایه تجربیات انسانی و روابط ذهنی تشکیل شده است و در ارتباط با حالات و احساسات، توانایی نتیجه‌گیری‌های علمی، تفکرات ریاضی و اندیشه‌های فلسفی را امکان‌پذیر می‌گرداند؛ یا به بیانی دیگر زبان و فرهنگ بشری را شکل می‌دهد.

در این ارتباط، فوکونیه (۲۰۰۳: ۶) شیوه کلی صحبت کردن و تفکر پیرامون وقایع و اتفاقات را مبتنی بر حرکت^۱ می‌داند. وی (همانجا) تغییر در حالات را تغییر در مکان‌ها و موقعیت‌ها، علت‌ها را نیروهای حرکت‌دهنده، اهداف را مقاصد و ابزار انجام کارها را راه‌های رسیدن به مقاصد می‌داند. این مطلب به صورت گسترده در ویژگی‌های واژگانی و دستوری زبان بازتاب می‌یابد. برای نمونه ساخت‌های *الف تاج* حالات روحی را با توجه به معیار

حرکت نمایان می‌سازند.

الف) او به سر حد جنون رسید.

ب) من به دنیای تخیلات قدم نهادم.

ج) او را در مشکلات همراهی کن.

به شیوه‌ای مشابه زمان نیز در کنار فضا و حرکت، معنا می‌یابد. زمان می‌تواند « شیئی واجد حرکت تلقی شود که از مقابل شاهدهی ساکن عبور می‌کند» و یا « شیئی ثابت باشد که شاهدهی متحرک از کنار آن عبور می‌نماید». به عنوان نمونه:

الف) کم کم به تعطیلات عید نزدیک می‌شویم.

ب) به آخر سال رسیدیم.

از حوزه‌های مرتبط با استعاره در زبانشناسی شناختی همچنین می‌توان از مجاز^۱ نام برد. در سنت معنانشناسی واژگانی استعاره و مجاز بر مبنای نوع ارتباط معنایی موجود از یکدیگر متمایز می‌شوند. استعاره مبتنی بر تشابه است (برای مثال در عبارت «عشق جنگ است» در این مفهوم، از بسیاری جهات، عشق شبیه جنگ است)، در حالی که مجاز بر مبنای پیوستگی و ارتباط شکل می‌گیرد (برای مثال در عبارت پر کردن (بنزین زدن) ماشین کل وسیله نقلیه از بنزین پر نمی‌شود بلکه تنها مخزن بنزین آن را پر می‌کنند. در اینجا از نام کل برای جزء استفاده می‌شود، و جزء و کل در واقع با یکدیگر مرتبطند.

۵- طرحواره‌های تصویری

طرحواره‌های تصویری از دیگر ساخت‌های مفهومی مورد توجه زبانشناسان شناختی به شمار می‌آیند. در این ارتباط انسان برای درک زبان طرحواره‌های مرتبط با یکدیگر را در ذهن خود فعال می‌سازد و از این طریق با سرعت بسیار و به شیوه‌ای کارآمد به پردازش و تفسیر تجارب جدید می‌پردازد. طرحواره‌ها در اینجا همانند مخازنی عمل می‌نمایند که افراد قادرند اطلاعات را در آن ذخیره یا بازیابی نمایند. بدین منظور خواننده به هنگام خواندن یا گوش دادن به یک موضوع، طرحواره‌های مربوط به آن را فعال و از این امر در پیش‌بینی، استنباط و انواع داوریه‌ها و تصمیم‌گیری‌ها در ارتباط با موضوع بهره می‌برد. در این زمینه، تمایزی میان طرحواره‌های محتوایی^۲ و طرحواره‌های صوری^۳ در نظر گرفته شده است؛ طرحواره‌های

1. metonymy
2. content schema.
3. formal schema.

محتوایی در اشاره به اطلاعات قبلی مربوط به موضوع (همانند اطلاعات مربوط به موضوعی نظیر زمین‌لرزه)، و طرحواره‌های صورتی در اشاره به ساختار معانی و بیانی زبان و اطلاعات فرد، پیرامون نوع خاصی از سبک زبان (همانند اطلاعات وی پیرامون گزارش‌های خبری یا مقاله‌های مجلات) بکار برده می‌شوند. (چگنی ۱۳۸۴: ۴۸۲)

در نگاهی کلی طرحواره‌ها را سطوح سازنده و زیربنایی در تشکیل استعاره‌ها دانسته‌اند که امکان ارتباط میان تجربیات فیزیکی و حوزه‌های پیچیده‌تر شناختی نظیر زبان را فراهم می‌آورند.

۵-۶- فضاهای ذهنی

فضاهای ذهنی را می‌توان بسته‌های مفهومی کوچکی قلمداد نمود، که به هنگام تفکر و سخن گفتن، به هدف ایجاد درک و عملکرد تشکیل می‌گردد. بسته‌های فوق مجموعه‌هایی کوچک از عواملی هستند که با استفاده از چارچوب‌ها و انگاره‌های شناختی ایجاد می‌گردند، و ضمن ارتباط با یکدیگر از قابلیت تغییر در بافت‌های متفاوت برخوردارند. این فضاها ساختار ذهنی انتزاعی لازم جهت تغییرات کانون توجه و نگرش را فراهم می‌آورند و در هر لحظه امکان تمرکز بر ساختارهای ساده و جزئی را همراه با ایجاد شبکه‌های ارتباطی حافظه کوتاه و بلندمدت به دست می‌دهند. برای مثال در بافت گفتمان، جمله «*افلاطون روی طاقچه است*»، فضایی ذهنی برای دانشمندی با نام *افلاطون* و همزمان فضایی دیگر برای *آثار* و *کتاب‌های وی* ایجاد می‌نماید.

شیوه‌های چندگانه دسترسی به معنای جملات، معانی مختلفی در برخی جملات ایجاد می‌کند و در نتیجه معنای هر جمله در موقعیت‌های خاص به ساختارها و درون‌مایه‌های شکل‌یافته در فضاهای ذهنی بستگی دارد. چگونگی ارتباط میان فضاهای ذهنی از مسائل مورد توجه معناشناسان شناختی به شمار می‌آید.

۵-۷- قالب‌های معنایی

قالب معنایی، در ارتباط با طبیعت تجربی زبان (بخش ۴-۴) به مفهوم ساختاری منسجم از مفاهیم مرتبط است، این ارتباط به چگونگی تظاهر مفاهیم در موقعیت‌های واقعی در جهان خارج بستگی دارد. دانش سخنگو نسبت به چنین قالبی به منظور حصول اطلاعات مناسب نسبت به واژه‌های مرتبط با مفاهیم ضروری است. بدین منظور هر واژه با فعال نمودن قالب

معنایی مرتبط و مشخص نمودن مفاهیم منفرد در آن، اغلب نگرش خاصی را تعیین می‌نماید، که قالب معنایی در محدوده آن ملاحظه می‌گردد؛ برای نمونه، فروختن نشانگر موقعیت مربوط از زاویه‌توجه فروشنده و خریدن از زاویه‌توجه خریدار شمرده می‌شود.

در دیدگاه‌های شناختی به منظور درک معنای پاره‌ای لغات و جملات نمی‌توان تنها به تعاریف موجود در فرهنگ‌های لغت اکتفا نمود؛ به عبارتی، دانشی فراتر از تعاریف تحت‌اللفظی در این زمینه مورد نیاز است که از این دانش پیش‌زمینه‌ای تحت عنوان قالب معنایی نام می‌برند. قالب معنایی مزبور الزاماً بخشی از معنای واژه نمی‌باشد، اما در درک معنای آن ضروری است. همچنین قالب‌های معنایی واژه‌ها علاوه بر آنکه از فردی به فرد دیگر متفاوت است، از فرهنگی به فرهنگ دیگر نیز تغییر می‌یابند. برای نمونه عبارت تعطیلات آخر هفته در برخی فرهنگ‌ها روزهای شنبه و یکشنبه و در برخی دیگر از کشورها روزهای پنجشنبه و جمعه را شامل می‌شود.

۶- جمع‌بندی مطالب

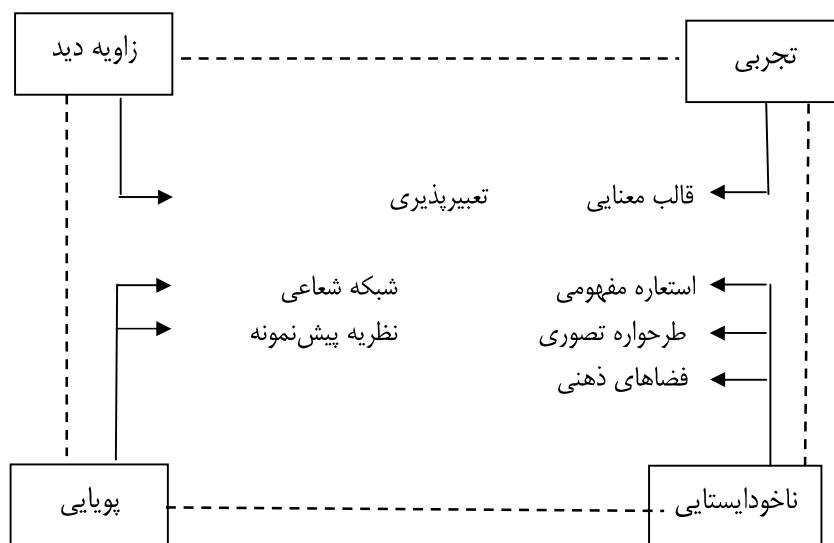
در مقاله حاضر پس از مروری اجمالی بر اجزای مجموعه علوم‌شناختی، جایگاه زبان‌شناسی در این حوزه به اختصار مورد بررسی قرار گرفت. به دنبال آن توصیفی از زبان‌شناسی‌شناختی و تقابل این رویکرد با رویکرد زایشی مورد تحلیل قرار گرفت، و عمده تمایز آن در قالب چهار نگرش معنایی که عبارتند از: (۱) زاویه دید، (۲) پویایی و انعطاف‌پذیری، (۳) دایره‌المعارفی بودن و ناخودایستایی (۴) کاربرد بنیاد و تجربه بنیاد بودن، توصیف گردید.

در ادامه، هفت مبحث اصلی زیر، به عنوان مبانی نظری رویکرد شناختی، در ارتباط با ابعاد معنایی بنیادین در آن، توصیف شد: (۱) تعبیرپذیری، (۲) شبکه شعاعی، (۳) پیش‌نمونه، (۴) استعاره مفهومی، (۵) طرحواره تصویری، (۶) فضاها ذهنی، (۷) قالب معنایی.

مفاهیم ارائه شده در این مختصر به عنوان تنها موارد پرورش یافته در بافت زبان‌شناسی شناختی به شمار نمی‌آید، بلکه می‌توان به عنوان مفاهیم بنیادی در این رویکرد محسوب کرد، که بر این مبنا می‌توان به نمای مفهومی^۱ از این رویکرد دست یافت. بر این اساس و بر مبنای ارتباط میان مشخصه‌های معنایی بنیادین در این رویکرد (بخش ۴) و مبانی نظری آن (بخش ۵) نگرش معنایی از رویکرد شناختی در نمودار (۲) ترسیم شده است.

۱. نمای فوق با تغییراتی بر مبنای طرحواره گراتس (۲۰۰۶: ۱۹) ترسیم گردیده است.

نمودار ۲: نگرش معنایی از زبان‌شناسی شناختی



در نمودار فوق، چهار مشخصه بنیادین معنایی در گوشه‌ها و مبانی رویکردی مورد بحث در فضای میان گوشه‌های اصلی نشان داده شده‌اند. در انتها می‌توان اذعان داشت گرچه رویکرد شناختی هنوز در آغاز راه پر پیچ و خم و چالش‌هایی سنگین واقع شده، به عنوان چارچوبی انعطاف‌پذیر قادر است با نگرش معنایی به مجموعه‌ای از گرایش‌های نظری مختلف دست یابد.

منابع

- چگنی، الف. (۱۳۸۴) فرهنگ توصیفی: آموزش زبان و زبان‌شناسی کاربردی، تهران: انتشارات رهنما.
- دبیرمقدم، م. (۱۳۸۶) زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- صفوی، ک. (۱۳۸۳) درآمدی بر زبان‌شناسی، تهران: سوره مهر.
- Brugman, C., and G. Lakoff. (2006) "Radial Network: Cognitive

-
-
- Typology and Lexical Networks", in D. Geeraerts (ed.), *Cognitive Linguistics: Basic Readings*, Mouton De Gruyter, Berlin, pp. 109-140.
- Fauconnier, G. (2003). "Cognitive Linguistics", in Lynn Nadel (ed.), *Encyclopedia of Cognitive Science*, London: Macmillan.
 - Fillmore, Ch. (1982). "Frame Semantics", in M. Gattis (ed.), *Spatial Schemas in Abstract Thought*, Cambridge, MA: MIT Press.
 - Geeraerts, D. (2006) "Introduction: A Rough Guide to Cognitive Linguistics", in D. Geeraerts (ed.), *Cognitive Linguistics: Basic Readings*, Mouton De Gruyter, Berlin, pp. 1-28.
 - Lakoff, G. (1987). "The Death of Metaphor", in *Metaphor and Symbolic Activity*, 2:2, pp. 143-147.
 - Lakoff, G. and M. Johnson. (1980). *Metaphors We Live By*, Chicago: University of Chicago Press.
 - Langacker, R. W. (1987/1991). *Foundation of Cognitive Linguistics*, Vol. 1 & 2. Stanford (Calif.): Stanford University Press.
 - Lee, D. (2001). *Cognitive Linguistics*. Oxford: Oxford University Press.
 - Miller, G., A. (2003) "The Cognitive Revolution: A Historical Perspective", in *Trends in Cognitive Sciences*, Vol. 7, No. 3, Elsevier.
 - Talmy, L. (2006) "Grammatical Construal", in D. Geeraerts (ed.), *Cognitive Linguistics: Basic Readings*, Mouton De Gruyter, Berlin, pp. 69-108.